



جرقه اولیه عملیات در هور؛

ماحصل توقف و بن بست در عملیات رمضان

هادی نخعی*

<p>انجام دو عملیات در منطقه وسیع و ناشناخته هورالعظیم و هورالهوریه (خیبر در سال ۱۳۶۲ و بدر ۱۳۶۳) برای اولین بار، جرقه آن در اثنای عملیات رمضان در ذهن فرمانده کل سپاه زده شد. در حقیقت برای رهایی از بن بست ایجاد شده در عملیات رمضان، راه کارهای مختلفی در مباحث فیمابین فرمانده وقت سپاه (برادر محسن رضایی) و مشاوران ارشد وی (برادر رحیم صفوی و شهید حسن باقری و برادر غلامعلی رشید) مطرح شد. یکی از این راه کارها، امکان انجام عملیات در منطقه هور بود که از سوی فرمانده کل سپاه مطرح و با جدیت هر چه تمامتر توسط او پیگیری شد. گرچه طرح و تعقیب این ایده در همان اوان نتوانست گرهی از مشکلات فرو بسته نیروهای ایرانی باز کند اما سماجت همراه با پنهان کاری فرمانده کل سپاه در این باره سرانجام در زمستان سال ۱۳۶۲ نتیجه داد و رزمندگان اسلام موفق شدند طی عملیات خیبر ضمن خارج کردن شرایط جنگ از رکود، جزایر مجنون جنوبی و شمالی و بخشی از هور را تصرف کنند. آنچه در پی می آید گزارش لحظه به لحظه راوی قرارگاه مرکزی کربلا (برادر هادی نخعی) است که با دقت فراوان به ثبت و ضبط اولین مباحث مربوط به انجام عملیات در هور پرداخته است.</p>	<p>اشاره</p>
---	--------------

و همچنین برای بار دوم جلسه شورای عالی دفاع در تهران به تعویق افتاد تا فرمانده سپاه بتواند به همراه یکی دو نفر از فرماندهان اصلی سپاه - که مشاوران اصلی وی هستند به هور برود و با اوضاع آن منطقه آشنایی کلی پیدا کند تا شاید راهی باز شود. از این رو محسن رضایی در ادامه مذاکرات پراکنده، به وسیله حسن باقری با قرارگاه قدس - که منطقه هور و قسمت شمال منطقه

امروز (۱۳۶۷/۵/۱۱) در حاشیه روند تصمیم گیری برای چگونگی ادامه عملیات در شرق بصره و پس از گذشت ساعتی از شروع مباحث مربوطه، (حدود ۹ صبح) در قرارگاه کربلا طرح اولیه و کلی استفاده از هور برای رفع بن بست منطقه شرق بصره در ذهن فرماندهی کل سپاه پدید آمد و سپس تا جایی جدی شد که وی جلسه مشترک با صیاد در ساعت ۱۱ را به ساعت ۱۴ موکول کرد

*راوی قرارگاه کربلا



عملیاتی شرق بصره، منطقه حوزه مأموریت آن محسوب می شد - تماس گرفت و احمد غلامپور فرمانده قرارگاه قدس (سپاه) را جستجو کرد و به اجبار قرار ساعت ۱۱ با صیاد را به ساعت ۱۴ و قرار جلسه شورای عالی دفاع را به فردا موکول کرد و به اتفاق رحیم صفوی و غلامعلی رشید و حسن باقری راهی قرارگاه قدس شدند.

در قرارگاه قدس، نیروهای اطلاعاتی این قرارگاه توضیحاتی درباره

هور و افراد بومی که به عراق رفت و آمد دارند و راه های تردد نیروهای شناسایی و ویژگی های منطقه ارائه دادند؛ از جمله این که خط مرزی ایران و عراق از وسط هور می گذرد و در بعضی نقاط با بشکه هایی این خط مرزی مشخص گردیده است.

در گزارش ها همچنین مشخص بود که شط علی منطقه ای واقع در هور، حدود ۷ کیلومتری خط مرزی، مرکز عمده اعزام نیروهای شناسایی به هور و مقر بازگشت آنان است.

محسن رضایی گفت: «من شط علی رفته ام، جاده دارد بعضاً باید از توی آب عبور کرد اما به خاطر تردد زیاد زمین محکم شده و به راحتی قابل عبور است.» قرار شد محسن رضایی به شط علی برود و از آنجا به موازات خط مرز، به سمت جنوب و سه راهی کوشک (حدود ۴۰ کیلومتر مسافت در حاشیه دژ مرزی و خاکریزهای آن) منطقه را بازدید و بررسی کند. قرار شد از اطلاعات قرارگاه قدس یک راهنما هم به جمع همراهان محسن اضافه شود.

ابتدا قرار شد به دلیل دوری راه و کمبود فرصت، گروه با هلی کوپتر به شط علی برود اما وقتی رحیم صفوی با صیاد شیرازی تلفنی گفت و گو کرد تا زمان

جلسه مشترک را از ۲ بعد از ظهر به ۹ شب تغییر دهد، صیاد توصیه کرد از هلی کوپتر استفاده نشود. وی توضیح داد که میگ های عراق در پروازند و احتمال خطر وجود دارد.

به این ترتیب و به ضرورت، منطقه مورد نظر به دو قسمت تقسیم شد و گروه نیز به دو دسته تقسیم شدند: محسن [رضایی] به اتفاق حسن باقری و مسئول اطلاعات عملیات قدس در یک خودرو راهی شط علی شدند تا از آنجا به سمت جنوب در نوار مرزی ادامه حرکت بدهند و رحیم و رشید نیز در گروه دیگر قرار گرفتند، تا به سمت منطقه کوشک تا طلایه بروند.

در بخشی از گزارش (صوتی) راوی قرارگاه کربلا (که هم زمان با وقایع روی نوار کاست ضبط شده) ادامه این سفر چنین آمده است:

محسن رضایی: «دوربین و نقشه را بدهید بیاورند، اسلحه هم بیاورید چون ممکن است شط ناپاک (آلوده) باشد. بعد هم، همه مان که توی این ماشین جا نمی گیریم، ماشین دیگری ندارید؟

راهنما: ماشین ها همه رفته اند، یک پاترول هست که پنجر است.

محسن: این ماشین بی سیم دار مال کیه؟

۱. این دومین باری بود که به دلیل عدم نتیجه قطعی و نهایی، حرکت برادران رضایی و صیاد شیرازی برای شرکت در جلسه شورای عالی دفاع دچار تأخیر می شد و در نتیجه جلسه مزبور به تأخیر می افتاد.

نوشته اند: با نابودی رژیم بعث عراق، جنگ رسمی ما با اسرائیل شروع خواهد شد....

ساعت ۱۲:۱۴ دقیقه است و باز روی آن جاده آسفالت داریم می رویم و سمت چپ مان یک مقر، چند تا سنگر و یک قرارگاه بزرگ است و تعدادی خودرو و تانکر آب و اتاقک ها و سنگرهایی وجود دارد و در گرمای ظهر به ندرت افرادی دیده می شوند که در حال رفت و آمد هستند، بقیه در زیرزمین و در سنگرها هستند. اگر این یکی دو نفر هم نبودند، هیچ اثری از حیات مشاهده نمی شد. گرمای شدید و وضعیت خاص منطقه در روز، حالت خاصی به قرارگاه ها می دهد، یعنی علاوه بر ضرورت حفظ مسائل امنیتی که می روند توی سنگرها، برای فرار از گرمای سطح زمین نیز هر کسی سعی می کند که خودش را از گرمای سطح زمین دور بکند. این منطقه که دست عراق بوده قبلاً با عملیات بیت المقدس آزاد شده است و جاده هایی آسفالت و شوسه و جاده های تدارکاتی و نقل و انتقالات خوبی دارد که عراق احداث کرده است....

ساعت ۱۲:۲۰ دقیقه است، ما در جفیر هستیم، تعدادی ساختمان خراب و چند تا خودرو سوخته هست ...

... راه مان را به طرف کوشک از جفیر ادامه می دهیم. در ماشین، حسن باقری، راننده، دو محافظ، برادر محسن، مسئول اطلاعات عملیات قرارگاه قدس و خود محسن رضایی هستند....

ساعت ۱۲:۳۰ است. به یک پاسگاهی رسیدیم که ویران شده بود ولی جنب آن مجدداً اتاقک حلبی زده اند این جا پاسگاه مرزی شهابی است از پاسگاه شهابی روی جاده آسفالت عبور می کنیم....

این جا چند تپه بلند و دیده بانی ساخته اند که از آنجا تردد دشمن را می توانند ببینند. جاده ای که روی آن داریم می رویم با یک خاکریز مسدود شده است، خاکریزی که بر آن جاده عمود است و خاکریز بسیار بلندی است که در حقیقت دژ ماست....

پشت خاکریز در وسیله خودمان در حالی که خاکریز بین ما و دشمن فاصله هست، به طرف غرب می رویم.

راهنمای اعزامی: فکر کنم مال احمد غلامپور باشد، اما دوربین پایه اش بزرگ است که در عقب آن جا نمی گیرد.

محسن: خب پس برویم، تعدادمان همین ها هستند؟

راوی: حسن باقری همراه ما آمد و رشید و رحیم با هم رفتند محمدزاده از اطلاعات عملیات قرارگاه قدس هم به عنوان راهنما با ما آمده است دوربینی که صحبت آن بود، یک پایه زمخت و بی قواره دارد که خود بچه ها برای آن درست کرده اند از لوله های آهنی و پیچی های کج و کوله و کت کلفتی درست شده است که عقب ماشین را تنگ کرده، خود دوربین بسیار بزرگ و مجهز است و خیلی مدرن که با این سه پایه ای که بچه ها برای آن درست کردند، یک وصله ناجوری را نسبت به هم نشان می دهد.

بعد از بحث های ۲ و ۳ روزه مفصل و سرگیجه های مداومی که روی عملیات وجود داشت و ... و با گرهی که در منطقه به وجود آمد، لازم شد که ۲ بار پشت سر هم جلسه شورای عالی دفاع عقب بیفتد و برادر محسن در قرارگاه کربلا بماند برای بحث درباره این که چه بکنند و حالا هم کلاً به منطقه شمالی، شمال منطقه شرق بصره و شرق هورالعظیم کشیده شدیم. برادر محسن می خواهد برود آنجا کار کند و پرس و جو کند. منطقه ای که هیچ وقت صحبت از آن نبود و همیشه آن جا را به صورت بن بست مطرح می کردند. منطقه ای که قبلاً به عنوان قفل و بن بست مطرح می شد، الان می روند که از آن اطلاعات به دست بیاورند و ببینند که آیا گشایشی از این طرف حاصل می شود؟

ساعت ۱۲:۶ دقیقه است که ما از جاده اهواز در ۸۰ کیلومتری خرمشهر می پیچیم به طرف یک جاده فرعی آسفالت به طرف غرب جاده، یعنی وقتی به طرف اهواز می رفتیم پیچیدیم دست چپ توی یک جاده فرعی آسفالت که در ابتدای جاده تاسیسات نظامی زیادی که همان پادگان معروف حمید است به چشم می خورد که منفجر شده و منهدم شده و از بین رفته است و خط آهن منفجر شده ای که دوباره داشتند آن را بازسازی می کردند و در معبر جاده یک تابلویی بود که روی آن

راهنما: می رود تا پاسگاه کیان دشت اما کسی از این جا نمی رود، باید از یک جاده آسفالت برویم که روی نقشه هم مشخص نیست.

محسن: آقا، ما می خواهیم آب هور را ببینیم.

راهنما: بله اگر می خواهید آب را ببینید، پس جلوتر برویم.

محسن: از اینجا اگر برویم، چی می شود؟

راهنما: می رویم دیگر، می رویم برای آن پاسگاه شط علی، توی این ۸ کیلومتری که الان خالی هست، می رویم، نیرو هم نیست.

راوی: سنگرهایی که هر ۱۰۰ متر، ۵۰ متر وجود داشت و یکی دو سرباز داخل آن بود، الان تمام می شود و در حاشیه این سیل بند

جاهایی را به جای سنگر می بینیم که چال کرده اند اما هنوز سنگر آماده نشده است.

محسن: یعنی اینجا را مین گذاری کرده اند؟

راهنما: مین که احتمالش هست ولی ممکن است خاکریز را بریده باشند که یک دفعه برویم داخلش.

محسن: ما الان یک جاده می خواهیم که جلوتر برویم، ما باید جلوتر از این برویم، مسئله ما همین جاست.

حسن باقری: خب برویم،

اما حالا ما خودمان هم می توانیم جلو برویم (منظور انجام شناسایی بدون حضور محسن است).

راهنما: خب ما می رویم یک شناسایی می کنیم بعد که آماده شد، به شما می گوئیم.

باقری: [خطاب به فرد اطلاعاتی در مورد ضرورت سرعت کار] یعنی فردا صبح باید این قضیه انجام بشود.

به هر حال برادر محسن گفت پس بالای سیل بند برویم، یعنی بالای همان جاده بلندی که نقش خاکریز را داشت و در واقع خط مقدم بود. گفت از روی آن برویم.

حسن باقری به برادر محسن گفت که این کار درستی

... ساعت ۱۲:۴۰ دقیقه است، ما در جاده ای که ۵۰-۴۰ متر با خاکریز فاصله دارد و به موازات آن است، به سمت غرب به سوی دیواره شرقی هورالعظیم پیش می رویم....

ساعت ۱۰ دقیقه به یک است، اختلاف نظر پیش آمده که واقعاً ما داریم به طرف غرب می رویم، به خاطر این که خاکریز هی پیچ و تاب خورده بود و جاده به موازات آن هم تقریباً همین طور، جهت از دست مان در رفته بود. حسن باقری از ماشین پیاده شد و قطب نما را نگاه کرد، گفت: بله ... الان داریم به سیل بند دوم شرق هورالعظیم می رسیم.

محسن: بگوئید چند نفر از بچه های سپاه هستیم



می خواهیم برویم بالا شناسایی کنیم، مواظب باشید. لااقل خود بچه ها ما را نزنند، شما پیرید پایین به آنها بگوئید، فقط نگو کی هستند.

راوی: برادری که از اطلاعات قدس همراه ما آمده است، پیاده شد، چون که خطوط خیلی نزدیک است و برای این که یک وقت نیروهای خودی ما را اشتباهاً با گشتی های دشمن عوضی نگیرند و نزنند، برادر محسن به آن فرد اطلاعاتی گفت که برو بگو که ما داریم برای شناسایی می رویم.

... حسن باقری: این انتهایش به کجا می خورد؟

که سیل بند دوم است که در شرق هور می باشد، می گذریم و این جا از روی سیل بند که رد شدیم، متوجه شدیم که نظر برادر اطلاعاتی درست بوده و به فاصله هر ۱۰۰ متر سیل بند را در عرض بریده اند که روی سیل بند امکان رانندگی و عبور خودرو وجود نداشته باشد؛...

ساعت ۱۴ و ۱۴ دقیقه است بعد از مدتی که در بیابان بی آب و علف جلو رفتیم، برادر محسن گفت: کجا می رویم؟ شرقی - غربی یا شمال - جنوبی؟ کجا می رویم؟ برادر اطلاعات: بگذار قطب نما را ببینیم.

برادر محسن: قطب نما که فایده ندارد.

برادر اطلاعاتی: حالا آن ماشین را فعلاً گم نکنیم.

راوی: یک ماشینی که گرد و خاکش از دور پیدا است روی جاده حرکت می کند. یکی از همراهان گفت: خب شاید آن ماشین دارد نزد عراقی ها می رود! به هر حال با تردید در صحت راه هم چنان به پیمودن راه ادامه می دهیم....

ساعت ۱۴ و ۴۵ دقیقه است، شط علی هستیم، چند نفر از بچه های عرب ایرانی اینجا هستند. یکی از بچه های اطلاعات قدس راجع به کارهایی که با همکاران عراقی اش انجام می دهد، با برادر محسن مشغول صحبت می شود و حالا در منطقه هورالعظیم هستیم.

راوی: [هنگام مراجعت گروه از شط علی] انتهای یک جاده خاکی، ساعت ۲ و نیم بعد از ظهر بود که به یک پاسگاه رسیدیم؛ یک بی سیم کوچک رویش بود و دست بچه های سپاه بود. یک باریکه ای از آب که قایق موتوری می توانست در آن حرکت بکند، از انشعابات هور، جلو آن وجود داشت که یک سایبان حصیری لب آن زده بودند. وقتی زیر آن سایبان و لب آب می نشستیم، گرمای هوا را کم تر احساس می کردیم. چند نفر عرب آنجا نشسته بودند؛ من پرسیدم اینها عراقی اند؟ گفتند نه، اینها ایرانی هستند. چند نفر از بچه های سپاه آنجا بودند. نماز خواندیم قبل از این که نهار بخوریم، ظاهراً نهاری است که برای قرارگاه های سپاه می برند.

اینجا، از این نقطه اگر چند کیلومتر به طرف غرب حرکت بکنیم و بعد حدود ۲۰ کیلومتر به طرف جنوب حرکت کنیم، به خشکی هورالعظیم می رسیم....

نیست، باید قبلاً افراد دیگر بروند یک چیزی به دست بیاید بعداً اگر خواستید، شما بروید. برادر حسن گفت ما می رویم و بعداً شما بیایید. برادر اطلاعاتی: ما گروه های شناسایی می فرستیم و گزارش می دهیم، اگر خواستید شما بروید. در آخر برادر محسن قبول کرد که برگردد و ماشین دور زد و برگشت....

راوی: ساعت یک و نیم بعد از ظهر است. ما از سه راهی که دست راستش به جفیر می خورد، رد شدیم ولی طرف جفیر نپیچیدیم و به طرف مرز آمدیم که به پاسگاه کیان دشت برویم و از آنجا به پاسگاه شط علی برویم. جاده هم چنان آسفالت است، یعنی در وسط این بر و بیابان، عراق کیلومترها جاده آسفالت خیلی خوب زده....

ساعت ۲۰ دقیقه به ۱۴ است، چند دقیقه است که از پاسگاه ژاندارمری برزگر رد شدیم و به طرف پاسگاه کیان دشت می رویم و جاده هم چنان آسفالت و خوب است. سمت راست مان الان به یک جاده آسفالت رسیده که منشعب می شد و حسن باقری گفت این جاده به قرارگاه لشکر ۶ عراق می خورد... گفته بودند که چند کیلومتر بعد از این دست چپ یک جاده خاکی هست باید بپیچید که البته از آن رد شدیم، ولی بعداً متوجه شدیم که زیاد رفته ایم، دور زدیم و آمدیم و جاده خاکی را پیدا کردیم و تو جاده خاکی پیچیدیم. بیابان بی سر و تهی هست که این جاده خاکی فقط به خاطر اینکه تعدادی خودرو در آن رفت و آمد کرده، اسمش جاده شده است و گرنه عملیاتی بر روی آن انجام نشده، پر از دست انداز و پرپیچ و خم در دشت صافی است که تپه های خار در آن دیده می شود.

ساعت ۲ بعد از ظهر است، از جاده خاکی تا پاسگاه ژاندارمری جلو آمدیم؛ از آن جا پرسیدیم ما را راهنمایی کردند به یک جاده خاکی که خیلی خراب تر از جاده اول بود که در واقع بیابانی برهوت و یکدست است که در آن پیش می رویم....

به امتداد همان سیل بندی می رسیم که ساعتی قبل می خواستیم رویش بیاییم که بچه ها صلاح نداشتند. با مسافتی که جلو رفتیم و برگشتیم، حالا با گذشتن از جاده ها و پاسگاه هایی که گفتیم از روی همان سیل بند

خشکی هور فاصله دارد. ولی صحبت در مورد نقطه ای بود که از خشکی طرف ما تا خشکی وسط هور ۷ کیلومتر فاصله دارد و برادر محسن معتقد بود که آنجاها شناسایی بشود. که گفتند: تا سه چهار کیلومتری اش را می شود با قایق طی کرد، ولی سه چهار کیلومتر بعدیش را نمی شود و گل است. که برادر محسن گفت: شاید بشود چیزهایی روی زمین بچینیم که بشود از روی آنها عبور کرد و یا راه های دیگر. به هر حال قرار



شد که بررسی کنند.

یک جوان سیاه چهره عرب آنجا بود که سلام و علیک کرد. یک نفر گفت که: او پسر همان سلمان است که روی مین رفت و شهید شد. موضوع این بود که سلمان یکی از عرب های منطقه بود وقتی که عراقی ها منطقه را در اشغال داشتند او جاده ها را مین گذاری می کرد که عراقی ها به راحتی نتوانند رفت و آمد کنند. در یکی از همین مین گذاری ها وقتی یک جایی گل بود، پای خودش روی مین رفت و شهید شد. حالا پسرش با سپاه همکاری می کند و همین الان جزء نفراتی بود که می رفتند ببینند سر آن چهار نفر چه بلایی آمده است.

نکته جالب دیگر این که حسن باقری پرسید: آیا از نظر مالی به اینها خوب می رسید یا نه؟ او گفت: نه اینها افتخاری کار می کنند.

در عمل، هر چند بررسی هور گرهی از عملیات رمضان باز نکرد اما این توجه و حرکت باعث شد تا در ادامه کار، طرح عملیات خیبر. که عمل ابتکاری استفاده از هور در عملیات همراه با پنهان کاری و رعایت حفاظت اطلاعات شدید، ویژگی اصلی آن بود. شکل بگیرد و جنبه اجرایی و عملی پیدا کند.

یکی از بچه های سپاه که آنجا با رابطین عراقی کار می کرد، با ۴ نفر که رفته بودند برای شناسایی منطقه، قرار ملاقات داشت. دیروز قرار بوده از آنجا به ایران برگردند. آتش سوزی عظیمی را عراق در نزارها راه انداخته و تمام منطقه را به آتش کشیده است. این بچه ها احتمال می دادند که آن ۴ نفر از برادرهای ما که با قایق از لابه لای نزارهای هور و جاهایی که تازانو توی گل فرو می رود که در آن جا قایق را باید به دوش بکشند، آن ۴ نفر در آتش سوخته باشند. آتش خیلی شدید و عظیم بوده و باد می آمد و الان دو قایق موتوری از داخل نزارهایی که آنجا بود، راه افتادند که به یک نقطه ای بروند که به آن چهار راه می گفتند: یک نقطه ای که یکی از کانال های هور به خطر مرزی ما می خورد که وسط هور است. همیشه وقتی رفت و آمد می کنند علامتی آن جا می گذارند. رفتند ببینند که آیا دیروز آنها مراجعت کرده اند و آیا موقع رفتن علامتی گذاشته اند که اگر این طور نباشد معلوم می شود یا در آتش سوخته اند و یا این که اصلاً مراجعت نکرده اند. به هر حال در این فکر بودند که ۴ نفر دیگر را پیدا کنند که بتوانند کارهای آنها را انجام بدهند.

... برادر محسن گفت که: این نقطه جای مناسبی برای کار کردن نیست، زیرا اینجا حدود ۲۴ کیلومتر تا